

داستان معیر الممالک و جواهرات او

این داستان عیناً منقول است از کتاب «ایران و ایرانیان» تألیف مستر بنجامین اولین وزیر مختار امریکا در ایران که ما بتفصیل در شماره ششم از سال اول این مجله در باب آن گفتگو کرده ایم و گفته ایم که آن کتاب چیست و در چه سالی نوشته شده و مترجم آن بزبان فارسی کیست. هر کس در این باب طالب اطلاعاتی است بآن شماره مراجعه کند.

این داستان خوشمزه لابد چیزی است که وزیر مختار امریکا در آن ایام شفاهاً از این و آن شنیده بوده و درست هم معلوم نیست که تمام جزئیات آن صحیح باشد بهمین جهت ما صحت تمام مندرجات آنرا از لحاظ تاریخی نمیتوانیم ضمانت کنیم فقط چون این داستان تا حدی میتواند معرف اوضاع زمان ناصرالدین شاه و نماینده احوال و اخلاق رجال آن عهد باشد آن را بدون هیچگونه تصرفی در اینجا نقل مینماییم. (یادگار)

دختر بزرگ شاه که عصمة الدوله باشد زوجه معیر الممالک است. این شخص جوانی است خوش صورت و خوش مجازره و شئون عالی از پدرش باو وارث رسیده. پدر معیر الممالک شخصی بود با ظرافت طبع و از صنایع خیلی تشویق مینمود و سلیقه را بدرجه کمال رسانیده بود و در اطراف طهران عمارت تابستانی باشکوهی ساخت که یکی از عمارات باشکوه دنیا میتواند شمرده شود و نقاشیها و خطوط خوب و مهرهای بسیار قشنگ ایران را جمع کرده بود.

بواسطه این ذوق بود که گرانها ترین کتب خطی ایران را بدست آورد و آن

۱- یعنی امیر دوست محمد خان پسر دوست علیخان معیر الممالک و دوست علیخان پسر حسینعلیخان معیر الممالک است که پس از فوت پدر خود در سال ۱۲۷۴ قمری سمت خزانه داری و معیر الممالکی را یافت و او که پس از او گذاشتن سمت معیر الممالکی پسر خود نظام الدوله لقب یافت سال ۱۲۹۰ قمری درگذشت. (یادگار)

قرآنی است کوچک و بقدری خوش خط است که اهل خیره ایران آنرا يك كرورتومان قیمت میگذارند و تفصیل تحصیل آن از ابن قرار است که روزی در عمارت سلطنتی چند نفری بازی قمار میکردند. یکی از قمار بازها خیلی باخت و از معیر الممالک خواهش کرد که شش هزار تومان باو قرض دهد، معیر الممالک گفت که میدهم اما بشرط اینکه قرآن مزبور را پیش من گرو بگذاری. صاحب کتاب مانند قمار بازی مأیوس که بهر وسیله ای متوسل میشود فرستاد و قرآن را آورد و بطور گرو نزد معیر الممالک فرستاد و از او خواهش کرد که آن قرآن بی قیمت را پس دهد. معیر الممالک جواب داد که قرآن گم شده است و هرچه جستجو کرده ام پیدا نشده و گویا کسی دزدیده باشد.

بعد از فوت پدر معیر الممالک آن قرآن گرانها در میان کتب خطی بسیار ممتازی که آن شخص داشت پیدا شد، کتابخانه او یکی از بزرگترین کتابخانه های مشرق زمین است. پسر این شخص که معیر الممالک حاضر باشد از جهت ریا و تزویر از پدر خود کم نیست. از خوشبختی دختر پادشاهی باو میل پیدا کرده است. این خانمهای خانواده سلطنتی سعی میکنند که شوهر پابنده خود را در يك موقعی ببینند و بدین واسطه زوجه معیر الممالک باو میل بهم رسانید.

معیر الممالک باین خوشبختی خود اکتفا نمود بلکه میخواست رتبه بزرگی هم داشته باشد در صورتیکه یحتمل قابلیت آنرا نداشت ولی کمتر اتفاق می افتد که مناصب عالیه بداماد شاه داده شود گویا باین ملاحظه که آنها عرضی زیاد بهم نرسانند و اسباب حسادت اولاد پادشاه نگردند.

از این گذشته چیز دیگری اسباب مزید بدبختی او گردید در صورتیکه هیچ مترقب آن نبود در صورتیکه در دربار های مشرق زمین این قسم اتفاقات مکرر روی میدهند و آن این بود که اعلیحضرت همایون از آنجا که ثروت و مکنّت زیاد داماد خود را میدانستند اقتضای وقت را در این دیدند که معیر الممالک پیشکش قابلی بخزانة هبار که تقدیم

نماید. در ممالک شرقی از قدیم الایام رسم بود که همینکه یکی از رعایا ثروت و مکنّت فوق العاده بهم برساند باید پول گرانی بخرانه ادا کند، گاهی از اوقات پادشاه بهانه مختصری گرفته ایشان را از رتبه خود معزول میکند یا بقتل میرساند و جمیع مایملک او را ضبط مینماید یا اینکه باید گاهگاهی پیشکش قابلی به پادشاه بدهد، بدین واسطه است که در ایران در دورحیاط دیوارهای بلندی میکشند و درهای کوچک و بسیار ساده قرار میدهند محض اینکه ثروت و تجملات داخله مستور باشد.

وقتی خیر امر اعلیحضرت شاه بمعیر الممالک رسید بینهایت متعجب و متوحش گردید و دانست که میخواهند بدین واسطه قسمت کثیر ثروت او را از دست او بگیرند بلکه همین امر مقدمه خرابی او خواهد گردید. از این امر بتفکر و تخیل افتاد ولی دید وقت زیاد ندارد و باید سرعت کار کند، مسلم است که وحشت او قدری اغراق بود زیرا که شاه که شخص ملایم و رحم دلی است پول زیادی از او نخواهد گرفت فقط آنچه يك پادشاه مشرق زمینی از یکی از تبعه خود مطالبه مینماید همانقدر از او پول میگرفت ولی معیر الممالک که از رسوم سابق مملکت خود اطلاع داشت ترسید که همانطور باشد حتی خیال خود را بشاهزاده خانم زوجه خود نمود و برای اجتناب از آن خطر چاره ای بکار برد که خیلی استادی لازم دارد.

وقتی پدر او فوت کرده بود يك قسمت از ثروت خود را به بیچ واری هبه نکرده بلکه امر نموده بود که آن مبلغ را در قبر او دفن کنند و تابوت را در مسجد امامزاده ای که از طهران بقدر چند روزی مسافت دارد باقی گذارند.

این امامزاده طرف زیارت زوآر زیاد و شخص موقوری از علماء مذهبی متولی آن قرار داده شده.

معیر الممالک بزوجه خود قول داد که میخواهم زیارت امامزاده ای بروم. در ایران هر کس بیشتر زیارت برود شهرت بتدین و تقدس بهم میرساند و فی الحقیقه این قسم شهرت بتدین سهلتر است از اینکه شخص از روی راستی و درستی زندگی

کند و بدان واسطه تحصیل نام نماید.

معیر الممالک با شاهزاده خانم خداحافظی کرد و نوکرهای با صداقت خود را همراه برداشته از طهران عزیمت نمود در صورتیکه شاهزاده خانم نمیدانست که این مفارقت چقدر طول خواهد کشید.

معیر الممالک بعد از اینکه مسافت کمی بسمت امامزاده معهود روانه شد آن وقت راه خود را تغییر داده با امامزاده ای که قبر پدرش در آنجا بود روانه شد. وقت غروب بود، معیر الممالک سواری از پیش فرستاد که بمتولی خبر دهند و بگویند که معیر الممالک می آید و شب را در خانه او خواهد گذرانید.

مسافر ایرانی وقتی سفر میکند باید برای تهیه منزل خود همین طور کند. متولی ریش سفید از دروازه خارج شده باستقبال معیر الممالک تعظیم کرد و عباراتی خوش بجهت خوش آمد گفت. دختر متولی از بالای بام تماشا میکرد و وقتی معیر الممالک بیلا نگاه میکرد آن دختر برای خود نمائی چادر خود را باز کرد. معیر الممالک همینکه دختر را دید فوراً منتقل شد که برای پیشرفت مقاصدی که دارد آن دختر میتواند همراهی کند.

بعد از شام و شب معیر الممالک از میزبان خود درخواست کرد که دختر خود را بمزاجت باو بدهد. در ایران معمولست که مردمان عالی رتبه از شاه گرفته تا امنا، و ارکان از درجات پست زن میگیرند و این امر امر غربی بنظر نمی آید.

متولی منتهای مسرت را از اینکه با چنان شخص عالی رتبه ای منسوب خواهد شد حاصل کرد و زیاد متعجب نشد وقتی که داماد آینده او اظهار نمود که کار بسیار واجبی دارم و بزودی باید عزیمت کنم و لازم است که عروسی بدون تأخیر انجام پذیر شود.

مقدمات مزاجت را فراهم آورده فرستادند حاکم شرعی را حاضر کردند، احرای صیغه شد و بدین واسطه در فاصله چند ساعتی آن دختر جوان دهاتی که شوهر خود را

تا آن وقت ابدأ ندیده بود عروس شد و شوهری پیدا کرد که داماد شاه است .
معیر الممالک وقتی با عروس تنها ماند گفت اگر چه من بغتة بشما محبت پیدا



عصمة الدوله دختر ناصر الدین شاه و زن معیر الممالک
(قیل از کتاب زندگانی خصوصی ناصر الدین شاه، تالیف آقای ف.
دو، تالی معیر الممالک)

کردم ولی محبت من بدرجه ایست
که میخواهم یادگار فوق العاده ای
بتو بدهم . خلاصه بار اظهار نمود که
میخواهم جیقۀ گرانبهایی را که از
چندین بشت در خانوادۀ ما باقی مانده
بتو بدهم اما از بدبختی این جیقہ
پیش من نیست و اشکال مسئله در
اینست که آنرا چطور باید بدست
آورد تا من بتوانم محض اظهار عشق
خود آنرا بتو بدهم . آن جیقہ در
میان جواهراتی است که در امامزاده
مستور است و بدرت یعنی متولی
کلید آنرا خود نگاه داشته و قسم
خورده است که نه کلید آن نه آن
جواهر را بلاحدی بدهد .

عروس فوراً اظهار نمود که اگر اشکال همین است من در صدد چاره آن برمی آمم،
کلید امامزاده زیر سر پدر منست و چون پدرم خواب سنگین دارد میتوانم کلید را
بیاورم و قبل از اینکه پدرم برای نماز بیدار شود دو باره زیر سر او میگذارم .
دختر پا برهنه روی قالیهای ایرانی که صدای پارا غیر مسموع میسازد پیش
رفت و اگر از جهت ارتکاب آن عمل پیش نفس خود خجل بود ولی از طرف دیگر
حق معیر الممالک میدانست که مال و مهکت پدر خود را بدست آورد و چون بوضع

دیگری نمیتوانست بدست آرد لابد است بدین وسیله متوسل شود ولی مشکل است که این خیالات برای او دست داده باشد.

دختر با منتهای احتیاط پیش رفته نزدیک رختخواب پدر خود رسید. . . ایرانیها توشکی بر روی زمین انداخته روی آن میخوابند و تخت خواب ندارند. بدین واسطه کارسپهر شد، آن زن جوان دست خود را کم کم زیر متکا برد و آن کلید را پیدا نموده و بدون هیچ صدائی پیش معیرالممالک مراجعت کرد.

معیرالممالک با او خداحافظی کرده وعده نمود که بزودی بر میگردد و آن جواهر را برای تومی آورم و فوراً با ما مزاده رفت و نوکرهای او با اسبها در آنجا منتظر بودند و فی الحقیقه آن کلید مفتاح گنجهای زیاد گردید. از خوشبختی جواهرچندان قطری نداشت و عبارت بود از مروارید و دستبند و یاقوت و الماس و گلدوزیهایی قیمتی و چند کتاب خطی بسیار ممتاز که بوزن خود باطلا برابرند. در مدت کمی این جواهرات و نروت امامزاده را برداشته در خرچین ریختند و سوار اسب شده تاختند. اول از میان کوچه های تاریک ده با احتیاط و آهسته عبور نمودند، صدای پارس سگها بقدری زیاد بود که صدای پای اسبها شنیده نشد و پارس سگها هم واقعه عجیبی نیست و سگ های کوچه در هر وقت شب با یکدیگر میچکنند.

بنابراین همه کس در خواب ماند با استثنای عروس منتظر. وقتی معیرالممالک و نوکرهای او بصحرا رسیدند رکابی با سب کشیده از کوه و دره عبور کردند و قبل از طلوع فجر مسافت بعدی از امامزاده دور شده بودند. معلوم میشود معیرالممالک نوکرهای با صداقت زیادی داشته است که با آن همه جواهر توانست از آن راههای منزوی عبور کند و خطری باو وارد نشود.

عروس خیلی منتظر شد و چنین خیانتی در خیال او خطور نمیگرد اما امید او رفته رفته مبدل بیأس گردید.

وقتی صبح شد عروس دید که نه تنها شوهر او ازدست رفته است بلکه طرف غضب پدر نیز واقع شده و در وقتیکه او گریه و زاری میکرد شوهر بسمت دریای خزر اسب میخواست. در مشهد سرفرازیان در کشتی بخارنشسته عازم باکو و روسیه شدند

و از آنجا بفرنگ بعد پاریس رفتند.

وقتی شاهزاده خانم در طهران از خبر فرار شوهر خود بفرنگ مطلع گردید کاغذ های زیاد با نوشت و از او خواهش کرد که بزودی مراجعت کند زیرا که او را از صمیم قلب دوست میداشت ولی معیر الممالک گوش باقوال او نداد. اگر ابتدا محض استخلاص از دست شاه و محض اینکه سرکشی از امر او ننماید لازم دانسته بود که فرار نماید بطریق اولی اکنون از پادشاه میترسید زیرا که هم امثال امر ننموده و هم بدون اجازه از مملکت خارج شده بود. اما کم کم وقت مراجعت رسید و آن اخراج بلد شده برای نجات خود بزوجه خویش متوسل شد، جواهراتی را که همراه برده بود بقدری زیاد بود که اگر باسراف و تبذیر هم باشد تا مدت مدیدی میتواند در هر پایتخت فرنگ زیست کند ولی او بوجهیکه میخواست تمام ثروت خود را در پایتخت قشنگ فرانسه بمصرف عیش رسانید بعد کاغذی بشاهزاده خانم نوشته از او پول خواست و پریشانی خود را با عبارات رقت انگیز نقل کرد شاهزاده خانم فوراً جواب مساعدی داد و برای او مکرر پول فرستاد تا اینکه شاه شنید که دخترش ثروت خود را برای خاطر شوهرش تلف میکند و نیز شنیده بود معیر الممالک مبالغی که زن با محبت او برای او میفرستد بمصارف بد میرساند و بطور شایسته و با احترام زندگی نمیکند.

از خوشبختی شاهزاده خانم این مطالب را نمیدانست، آن وقت شاه بدختر خود قدغن کرد که دیگر پول برای شوهر خود نفرستد ولی دختر پادشاه چون محبوبه قلب پدر خود بود از پادشاه تمنی و خواهش زیاد کرد که تقصیر او را ببخشد و پادشاه قول سلطنتی داد که اگر معیر الممالک بایران مراجعت کند باو ضرری نخواهد رسانید.

معیر الممالک چون دید که دیگر پول باو نخواهد رسید مصمم شد که تن بخطر مراجعت دهد و در بهار سنه ۱۸۸۵ (۱۳۰۲ قمری) وارد طهران شد و شاهزاده خانم از این امر منتهای شغف را بهم رسانید. تا کنون اعلیحضرت شاه در قول خود ایستاده و یقیناً همینطور هم برقرار خواهند بود مگر در صورتیکه آن شخص باز کار بیقاعدہ ای کرده خود را دوباره بمعرض خطر بیندازد زیرا که اشخاص جنس او بزودی از تجربه متنبه میشوند و نمیتوان پیش بینی کرد که در آینده وضع زندگی او چه خواهد بود.